

آیین خِرد و شادے

نگاہی به جهان بینی خیام

- محمود فلکی -



آیین خرد و ستادے

نگاہی به جهان بینی خیام

سرشناسه: فلکی، محمود، ۱۳۳۰

عنوان و نام پدیدآور: آیین خرد و شادی:

(نگاهی به جهان بینی خیام) / محمود فلکی.

مشخصات نشر: تهران: ماه و خورشید، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۸۱ ص؛ ۱۴/۲۱×۵/۵ س.م.

فروست: اندیشه و مطالعات ادبی.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۲۷۹-۴-۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

عنوان دیگر : نگاهی به جهان بینی خیام.

موضوع: خیام، عمر بن ابراهیم، ۴۳۲ - ۴۵۱۷ ق. -- نقد و تفسیر

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۵ ق. -- تاریخ و نقد

موضوع: Persian poetry -- History and criticism -- ۱۷th century

رده بندی کنگره: PIR ۴۶۳۵

رده بندی دیویی: ۲۲/۸۴۳

شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۱۵۴۶۱

آیین خرد و ستادے

نگاہی به جهان بینی خیام

محمود فلکی



انتشارات ماه و خورشید
آیین خرد و شادی
(نگاهی به جهان بینی خیام)

نویسنده: محمود فلکی
مدیر هنری و طراح گرافیک: سید علی کاظم پور (ستدیو ریاز)
صفحه آرا: مریم درخشان گلریز
نمایه: عباد شعبانیان

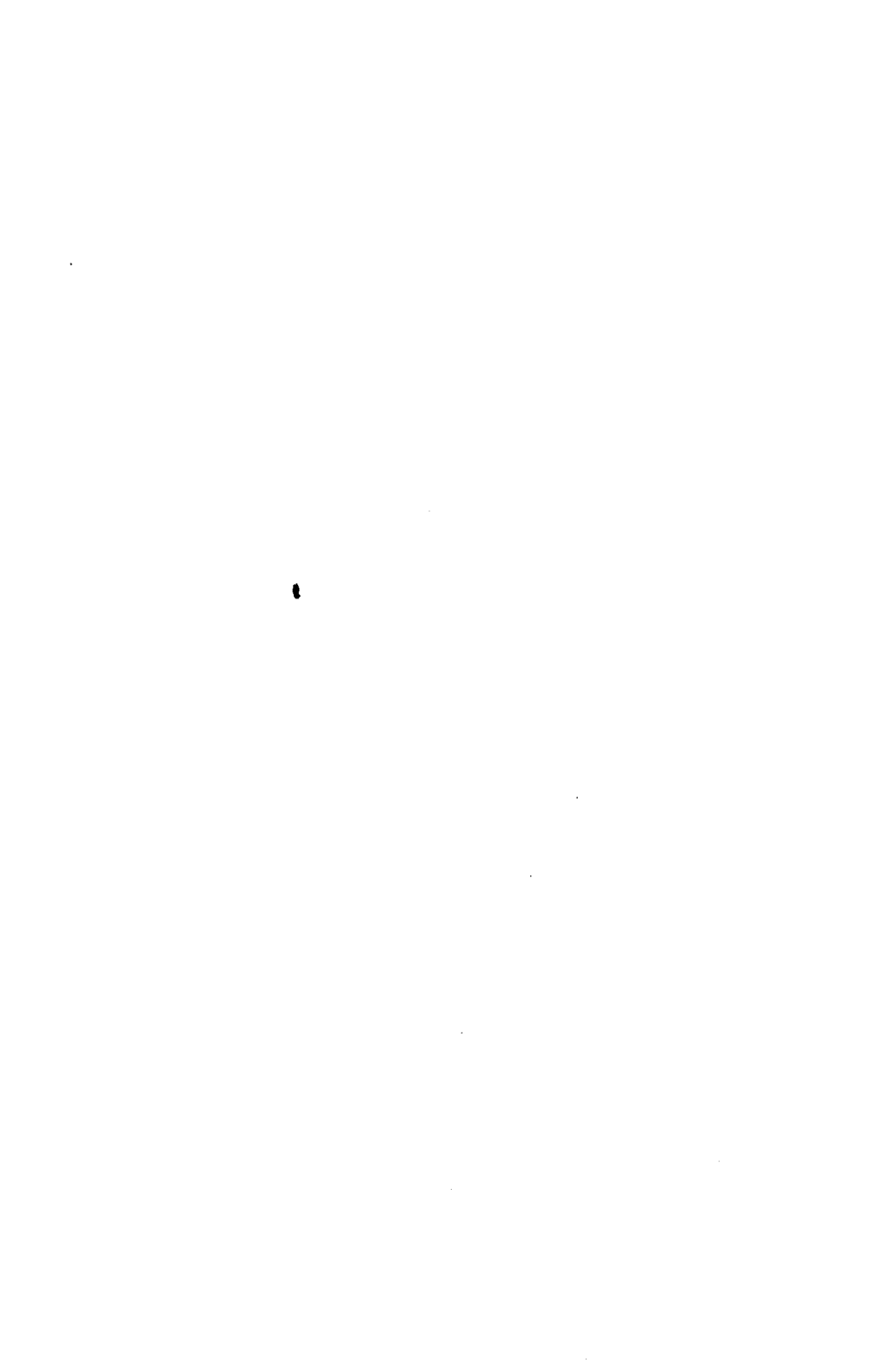
چاپ و صحافی: پردیس دانش
شمارگان: پانصد نسخه
نوبت و سال چاپ: اول، ۱۳۹۸
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۲۷۹-۴-۰
قیمت: نوزده هزار تومان

جنت آباد شمالی، شهرک مبعث، کوچه شهید آریا پور، پلاک ۳۲، واحد ۹
شماره تماس: ۷۷۱۱۹۲۶۹

www.Mahokhorshidpub.ir

فهرست

- ۷ پرسش‌هایی در مورد جهان‌بینی خیام
- ۱۱ افسانه‌پردازی‌های قدیم و جدید در مورد خیام
- ۱۸ چگونگی دستیابی به جهان‌بینی خیام
- ۲۶ تردیدها و پرسش‌های خیامی
- ۳۰ خیام و فلسفه‌ی ارسطویی
- ۳۴ خیام و تصوف
- ۲۸ عرفان و شریعت
- ۲۸ عرفان و مرگ‌خواهی
- ۴۲ عرفان و عقل‌گریزی و خردمستیزی
- ۴۹ خیام و استفاده از اصطلاحات صوفیان
- ۵۰ خیام و خدا باوری؟
- ۵۶ بخش‌بندی مضمونی رباعیات خیام
- ۶۲ ۱. پرسش‌ها و تردیدهای خیامی
- ۶۲ در مورد دنیای ماورای طبیعت یا سرنوشت
- ۶۴ ۲. مستیز با نوع آفرینش یا شکایت از فلک
- ۶۷ ۳. خیام و فلسفه‌ی ارسطویی
- ۶۹ ۴. خردورزی یا واقع‌گرایی خردمندانه
- ۷۴ ۵. آیین شادی یا لحظه‌نوشی و لذت از جهان مادی
- ۷۸ ۶. افسوس و حسرت از گذرا بودن زندگی



پرسش‌هایی در مورد جهان بینی خیام (به عنوان پیشگفتار)

خیام چهره‌یی است که اندیشه‌اش به شکل‌های گوناگون و متضاد تفسیر شده است. یکی او را باده‌گساری می‌داند که تنها دم را غنیمت می‌شمرد، دیگری از او یک صوفی می‌سازد، یکی او را دهری یا تناسخی می‌نامد، یکی دیگر از او یک مؤمن به شریعت می‌سازد، دیگری تنها به بدبینی یا خوشباشی‌اش تأکید می‌کند و ... به قول صادق هدایت «اگر یک نفر صد سال عمر کرده باشد و روزی دو مرتبه کیش و مسلک و عقیده‌ی خود را عوض کرده باشد، قادر به گفتن چنین افکاری [افکار متضادی] نخواهد بود.»^۱

اما درونمایه‌ی برخی از رباعیات خیام مانند رباعی زیر به گونه‌ای است که می‌توان از آنها به پرسش‌های بنیادی رسید و به جهان بینی‌اش نزدیک شد:

قومی متفکرند اندر ره دین
قومی به گمان فتاده در راه یقین
می‌ترسم از آنکه بانگ آید روزی
کای بی‌خبران، راه نه آن است و نه این!

آیا برای خیمام راه سومی وجود دارد، وقتی می‌گویند «راه نه آن است و نه این»؟ آیا می‌خواهد آزاداندیشانه برهمه‌ی «باور»های زمانه خط بطلان بکشد تا بگوید هیچ راهی وجود ندارد، و تا بدین گونه به خودیابی یا فردیتی و رای همه‌ی باورها برسد، یا به قول خیمام «آز آن خود» باشد؟ (من زان خودم، چنان که هستم، هستم)، یعنی هدف یا راه دیگری اگر هست، رسیدن به «خود» یا خودیابی است، نه خدایابی؟ آیا شناخت او از «راهی دیگر»، همان شناخت هستی در همین کوهی خاکی (هستی شناختی) است، در تضاد با شناخت دین‌مداران که در پی شناخت یا تفسیر آن جهانی‌اند؟

گر من ز می‌مغانه مستم، هستم
گر کافر و گبر و بت پرستم، هستم
هر طایفه‌یی به من گمانی دارد
من زان خودم، چنان که هستم، هستم.

در اینجا می‌گوئیم به این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگری در پیوند با جهان‌بینی خیمام، تا آنجاکه که در توان من است، پاسخ بدهم یا دست‌کم با بررسی و تحلیل پرسش‌هایی از این دست به نتایج درخوری برسیم.

در این بررسی، می‌گوئیم چهره‌ی واقعی خیمام را از غبار افسانه‌پردازی‌ها پاک کنیم، برای روشن‌تر شدن جهان‌بینی خیمام با نگاهی به اندیشه‌ها و باورهای مسلط در زمان خیمام، با آوردن آرا و نگره‌ی چهره‌های معروف و برخورد آنها نسبت به اندیشه‌ی فلسفی، به تفاوت پندار دین‌های سامی و پندار و فلسفه‌ی یونانی نسبت به هستی می‌پردازیم. در این راستا، به احتمال تأثیر پندار یونانی، به ویژه فلسفه‌ی ارسطو بر خیمام نکاتی مطرح می‌شود تا جهان‌بینی مستتر در رباعیات خیمام جلوه‌ی روشن‌تری بیابد.

برای اینکه برخی توهم‌ها نسبت به جهان‌بینی خیمام آشکار شود، به

مؤلفه‌های گرهی در تصوف می‌پردازم و آنها را با نگرهی خیام مقایسه می‌کنم. سپس با استناد به رباعیات خیام به یکی از دشوارترین و ناگشوده‌ترین بخش جهان‌بینی خیام، یعنی باور یا ناباوری خیام نسبت به «خالق» می‌پردازم. در پایان، برای اینکه خواننده چشم‌انداز روشنی نسبت به جهان‌بینی خیام پیش رو داشته باشد، آن‌گونه که در این بررسی آمده، مهم‌ترین و به گمانم واقعی‌ترین یا اصیل‌ترین رباعیات خیام را با بخش‌بندی مضمونی بازگو می‌کنم. به گمانم همین تعداد رباعی برای درک جهان‌بینی خیام کفایت می‌کند.

افسانه پردازی های قدیم و جدید در مورد خیام

هر طایفه‌یی به من گمانی دارد
من زان خودم، چنان که هستم، هستم.

در طول تاریخ عده‌یی از شریعت‌مداران او را به عنوان «ملحد» طرد کردند، عده‌یی اما از راه دیگری وارد شدند؛ یعنی سعی کردند با افسانه پردازی‌ها یا افزودن شعرهای کاذب به نام او، از او یک مؤمن یا صوفی یا ... بسازند. در اینجا یکی دو مورد از این افسانه‌ها را به طور فشرده بازگو می‌کنم:

بیهقی نویسنده‌ی تاریخ بیهق نقل می‌کند که «داماد خیام امام محمد البغدادی برایم حکایت کرده است که خیام با خللی زرین دندان پاک می‌کرد و سرگرم تأمل در الهیات شفا بود. چون به فصل واحد و کثیر رسید خلال را میان دو ورق نهاد و وصیت کرد و برخاست و نماز گزارد و هیچ نخورد و نیاشامید و چون نماز عشا بخواند به سجده رفت و در آن حال می‌گفت: خدایا بدان که من ترا چندان که میسر بود بشناختم، پس مرا بیامرزا زیرا شناخت توبه منزله‌ی راهی است به سوی تو و آنگاه بمرد.»^۱

آخر چطور ممکن است کسی که هنوز آن حد سالم و توانا و هوشیار است که خلال دندان یادش نمی‌رود، کتاب می‌خواند و می‌تواند از جا برخیزد تا «نماز عشا بخواند»، آنگاه ناگهان می‌میرد؟ گوینده‌ی این خبر آن قدر با هوش نبوده که خيام را دست کم بیمار و در بستر نشان دهد تا آمرزش خواهی‌اش را کمی باورپذیر کند. و تازه چگونه می‌شود عین گفته‌های خيام را از حافظه نقل کرد؟

افسانه‌پردازی دیگر، بدین قرار است: بعد از درگذشت خيام، مادرش مدام برای اواز خدا طلب آمرزش می‌کرده تا اینکه روح خيام در خوابش ظاهر می‌شود و این رباعی را می‌گوید:

ای سوخته‌ی سوخته‌ی سوختنی
ای آتش دوزخ ز تو افروختنی
تا کی گویی که بر غم رحمت کن
حق را تو کجا به رحمت آموختنی؟

حالا بگذریم از اینکه گویا خيام بعد از مرگ هم رباعی می‌گفته، به قول هدایت، «باید اقرار کرد که طبع خيام در آن دنیا پس رفته...»^۱ اما امروز هم «استادانی» هستند که با تفسیرهای سلیقه‌ای و غیرعلمی می‌کوشند از خيام چهره‌ای مطابق نگره‌ی خود بسازند. به یک نمونه از این نوع تفسیرها نگاهی می‌اندازم:

«این همه تشبیه کوزه و کوزه‌گر که در رباعیات آمده در واقع مانند کردن فعل صانع عالم به افعال بشر نیست، بلکه از طریق نقضی و جدلی خلاف آن را می‌خواهد ثابت کند؛ یعنی اگر ما مخلوقات را کاسه و کوزه و خدا را کوزه‌گر

بنگاریم، آن وقت اشکالاتی که برزبان خیام آمده در ذهن ما هم می‌آید؛ پس از اساس این تشبیه درست نیست. خیام در این اشعار شاید می‌خواهد از راه خُلف، ما را به این نتیجه برساند که معیارهای محدود بشری را به نظام بزرگ هستی تعمیم ندهیم و تصور نکنیم مهر و کینی در ورای کون و فساد با ترکیب و انحلال ذرات هست...»^۱

پس تکلیف این رباعی خیام که «خرابی» هستی را از «بیداد و کینه‌ی فلک» می‌داند و انسان یا انسان‌های ویژه‌یی را همچون «گوهر قیمتی» برتر از «فلک» می‌شمرد، چیست؟ انسان‌هایی که به زعم خیام در نتیجه‌ی بیداد و کینه‌ی همان فلک در سینه‌ی خاک خفته‌اند:

ای چرخ فلک، خرابی از کینه‌ی توست
بیدادگری، پیشه‌ی دیرینه‌ی تُست
وی خاک اگر سینه‌ی تو بشکافند
بس گوهر قیمتی که در سینه‌ی تُست.

یا:

نا آمدگان اگر بدانند که ما
از دهر چه می‌کشیم، نایند دگر

نویسنده‌ی «تحلیل» بالا برای اینکه ثابت کند که منظور خیام مخالفت با معاد نیست، و اینکه مراد خیام نه معاد جسمانی، بل روحانی است، از دیگران در

پیوند با «معاد جسمانی» نقل قول می آورد، انگار که گفته های «دیگران» آیهی مُنزل باشد. اگر سخن ایشان را بپذیریم، آنگاه تکلیف این بیت زیر از خیام که در آن امیدی به برخاستن دوباره ی پس از مرگ را ندارد، چه می شود؟

کاش از پی صدهزار سال از دل خاک
چون سبزه، امید بردمیدن بودی

مؤلف این نوشته با قاطعیتی که از یک نگرهی غیر علمی برمی آید، می افزاید:
«اینکه [خیام] گفته است «آنجا که بهشت است رسی یا نرسی» به معنی انکار بهشت نیست.»^۱
رباعی مورد استناد مؤلف چنین است:

گیرم که به اسرار معما نرسی
در شیوهی عاقلان همانا نرسی
از سبزه و می، خیز، بهشتی بر ساز
کانجا به بهشت یا رسی یا نرسی

اگر خیام به بهشت باورمند بود، چرا می خواهد در همین جهان خاکی از «سبزه و می، بهشتی» بسازد (در مصراع سوم)؟ و چرا برایش مهم نیست که به بهشت برسد یا نرسد (در مصراع چهارم)، با اینکه آرزوی هر باورمندی دست یابی به «بهشت» است؟

افزون براین، معلوم نیست چرا خیام این همه راه های کج و معوج می رود تا باور به این سادگی را پیچیده کند. باید از نویسندهی این تفسیر ناموفق

پرسید، پس تکلیف این بیت خیام چه می شود؟:

خیام، که گفت دوزخی خواهد بود؟
که رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت؟

یا این رباعی:

در دایره‌یی که آمدن و رفتن ماست
آن را نه بدایت، نه نهایت پیدا است
کس می‌نزند دمی در این معنی راست
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست!

خیام در این رباعی نه تنها به «کجا رفتن» پس از مرگ تردید می‌کند یا دست‌کم آن را به پرسش می‌کشد، بلکه گامی بلندتر برمی‌دارد و به «آمدن از کجا» یا آفرینش انسان بر پایه‌ی باور دینی نیز تردید می‌کند.

بعضی‌ها هم راه دیگری انتخاب کردند تا خیام دانشمند و خیام شاعر را دو آدم مختلف نشان دهند، بی‌آنکه دلیل و مدرک قانع‌کننده‌یی ارائه دهند. به مثل جلالی نائینی، به این دلیل که «چرا نظامی [عروضی سمرقندی] در مقاله دوم اثر خود، ترجمه‌ی حال خیام را به عنوان شاعر نیاورده است»، به این نتیجه می‌رسد که «خیام اصولاً به زبان فارسی شعری نسروده».^۱

ژیلبر لازار نظر جالبی دارد در مورد اینکه چرا رباعیات خیام از سده‌ی هفتم، یعنی پس از گذشت یکی دو سده از مرگ خیام، کم‌کم در کتاب‌ها نقل شده که تأمل‌پذیر است:

«قابل درک است که این اشعار در قرن هفتم هجری پس از فتح ایران به دست مغولان، از نهانگاه خود بیرون آمده باشد. فرمانروایان جدید ایران

۱. محمد رضا جلالی نائینی: حکیم عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری. در «می و مینا» به کوشش علی دهباشی. تهران، ۱۳۸۹، ص ۱۷۴

مسلمان نبوده و پس از استقرار قدرتشان، برای مدتی، بیان آزادانه تر عقاید را ممکن می ساخت.^۱

مؤلف کتاب «حکیم خیام نیشابوری» هم در همین راستا، کشف تازه‌یی را، بی هیچ مدرک مدلل‌ی رو می‌کند:

«ترانه‌های منسوب به خیام هیچ ارتباطی با وی [خیام دانشمند] ندارد و اصلاً سروده‌ی شاعر و سخنوری خراسانی است که در سده‌ی ششم یا اوایل سده‌ی هفتم هجری قمری می‌زیسته است و متأثر از فلسفه‌ی مادی‌گری بوده.»^۲

یعنی خیام دانشمند هیچ ربطی به خیام شاعر که «متأثر از فلسفه‌ی مادی‌گری بوده» ندارد. کشف ایشان به قدری مستدل است که حتا نمی‌داند «خیام شاعر»، یعنی آن آدم دیگر، دقیقن در چه سده‌یی می‌زیسته. به همین علت می‌نویسد که این «سخنور خراسانی» در «سده‌ی ششم» یا «اوایل سده‌ی هفتم می‌زیسته». البته کشف ایشان تکرار حرف‌هایی است که محمد محیط طباطبایی بسیار پیش‌تر در کتابش (خیامی یا خیام) ادعا کرده بود.^۳

گاهی تفسیرهای عجیب و غریبی از همین «استادان» نوشته می‌شود که آدم باور نمی‌کند که قصد آنها جدی باشد. به مثل در مورد رباعی زیر از خیام:

ترکیبِ پیاله‌ای که در هم پیوست
 بشکستی آن روا نمی‌دارد مست
 چندین سر و پای نازنین از سر و دست
 از مهر که پیوست و به کین که شکست؟

۱. ژیلبر لازار: خیام شاعر مرموز، ترجمه‌ی سیروس ذکا، در «می و مینا»، ص ۵۳۳

۲. ذکاوتی قراگزلو، همان، ص ۱۷۲

۳. نک: به محمد محیط طباطبایی: خیامی یا خیام، ققنوس، ۱۳۷۰

«استادی» این رباعی را با کاربرد اصطلاحات عرفانی مانند «وادی حیرت» تفسیر می‌کند که در آن به این نتیجه می‌رسد که این رباعی یا شعرهایی با این مضمون «نوای غمزده‌ی درمانده‌یی است». یعنی خیام درمانده بوده و نمی‌فهمیده. او می‌نویسد:

«اینها احساسات دردآلودی است که سرگشته‌گانِ وادی حیرت ابراز می‌دارند تا آنگاه که به خواب ابدی فرو روند. نوای غمزده‌ی درمانده‌گانی است که در قالب الفاظ و عبارات موزون به گوش ما می‌رسد. بهتر است بر این زخم درون از یک رباعی خیام مرهم نهیم:

آنان که محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمال، شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند به روز
گفتند فسانه‌یی و در خواب شدند

آنگاه در پیشگاه پروردگار زانو بزنیم و این آیه‌ی شریف را زمزمه کنیم: سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم.^۱

البته تفسیرهایی از این دست که فراوان‌اند (در زمینه‌های مختلف) ارزش آن را ندارد که به آن بپردازیم. چرا که مفسر یا از هستی‌شناسی - جهان‌بینی خیام ناآگاه است (چون او این رباعی را «احساسات سرگشته‌ی وادی حیرت» می‌داند، که هیچ ربطی به درونمایه‌ی این رباعی ندارد^۲ و نشان‌دهنده‌ی ناتوانی مفسردر اندیشیدن علمی است)، یا اینکه، همان‌گونه که پیش‌تر نوشته‌ام، می‌خواهد شخصیت محبوبی چون خیام را به سود اندیشه‌ی خودی مصادره کند.

۱. محمد اسماعیل رضوانی: سیری در زندگانی خیام و نگاهی به رباعیات او. می و میند ص ۲۱-۵۲۰

۲. در فصل‌های بعدی این کتاب، درونمایه‌ی رباعیاتی با چنین مضمونی را تفسیر خواهم کرد.

در مورد نوع تفسیر و نتیجه‌گیری نهایی این «استاد»، باید بگردیم تا
پرتقال فروش را پیدا کنیم.